

ریشه‌های نقض قوانین

(خلیل آفنداک ، عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهر)

مقدمه:

انسان موجودی اجتماعی است و به منظور بر آوردن نیازمندی های زیستی، فطری، روحی - روانی، اقتصادی و ... احتیاج مبرم به برقراری ارتباطی دائمی با هموعان خود دارد. تا در عین سود بردن از حاصل کار دیگری، خود نیز فایده‌ای به آنان رسانده باشد. علاقه‌ها و کینه‌های اجتماعی نیز بر مبنای این ارتباطات ایجاد می‌شوند. پس شرط بر آوردن نیازمندی های طبیعی و احتیاجات اجتماعی ارتباط است و ایجاد این رابطه با تشکیل اجتماعات میسر می شود. برای تداوم یک اجتماع ضروری است که نظم طبیعی و یا قراردادی که از سنت ها، آداب، رسوم، ملیت و مذهب ریشه می‌گیرد، در آن جامعه مستقر شده باشد. انسان، این موجود شریف و عاقل برای داشتن یک زندگی مسالمت آمیز، چاره‌ای جز پیروی و اطاعت از اصول و ضوابط آن نظم ندارد. هر چند ممکن است این اصول با خلق و خوی او سازگاری و هماهنگی کلی نداشته باشد. با وجود تمایل انسان به داشتن زندگانی توأم با آرامش و آسایش، بعضی از افراد در مواردی به منظور جلب منفعتی و یا به مقاصد دیگری از اصول حاکم بر آن اجتماع تخطی کرده و به عبارتی از مقررات حاکم که هدفش منظم نمودن روابط او با اجتماع و هموعانش است، عدول می کنند. بدیهی است که در چنین مواقعی جامعه برای حفظ نظم اجتماعی و مصون نگه داشتن ارتباطات اجتماعی از خدشه، در قبال این افراد از خود واکنش نشان خواهد داد که در غالب موارد این واکنش جنبه تنبیه و مجازات داشته و موجب برقراری انواع محرومیت ها اعم از حقوق اجتماعی و یا فردی یا سلب آزادی رفت و آمدی مختلف می‌شود. بنابه مراتب فوق ما در اجتماع، همواره با قبول قانون و نقض آن مواجه هستیم. هدف از نگارش این مقوله مختصر بررسی اجمالی پدیده قانون گریزی و یا نقض قوانین در جامعه بوده و سعی شده است نتایج یک تحقیق میدانی را که از دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهر به عمل آمده با عناوین کلی و پیشنهادات مورد نظر در هر مورد بیان شود. مقاله حاضر در قالب کلیات و سه مبحث کلی تهیه و تدوین شده است. امید است که مطالعه و ملاحظه نوشته فوق موجب ایجاد انگیزه بیشتر برای اجتناب از نقض قوانین که نوید بخش جامعه‌ای سالم با روابطی مطلوب است، باشد.

کلیات:

قبل از بررسی علل نقض قوانین و نیز دلایل عدم موفقیت در احترام به قانون از طرف آحاد جامعه ضروری است که تعریفی از قانون داشته باشیم. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بدون اینکه تعریفی از قانون ارائه کرده باشد در اصل هفتاد و یکم بیان داشته است: «مجلس شورای اسلامی در عموم مسائل در حدود مقرر در قانون اساسی می‌تواند قانون وضع کند» در سایر قوانین عادی نیز (اعم از قوانین مدنی یا جزایی) تعریفی از قانون نشده است. آقای دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی در ترمینولوژی حقوقی در خصوص قانون نوشته‌اند: «گفته شده اصل آن Canon است که عبارتست از مقررات موضوعه توسط مقامات کلیسا» و اضافه کرده اند قاعده حقوقی عام یا خاص که توسط قوه مقننه وضع شده باشد، معنی واقعی قانون است.^(۱)

با امعان نظر به عنوان مقدمه قانون مدنی کشورمان «در انتشار و آثار و اجرای قوانین به طور عموم» و مواد (۱) و (۲) آن^(۲) چنین استنباط می‌شود که مصوبات مجلس، عنوان قانون را داشته و کیفیت اجرای آن را نیز قانون مدنی معین کرده است.

همچنان که در مقدمه نیز ذکر گردید هر انسان در جامعه با سایر افراد جامعه دارای رابطه هایی است. آنچه این انسان در روابط خودش با سایر افراد، مجبور و ملزم به مراعات آن است، و اگر توجهی به آن نکند، از طرف جامعه مورد مجازات و تنبیه قرار خواهد گرفت، قانون نامیده می‌شود.^(۳)

به عبارت دیگر اوامر و نواهی که از طرف قوه مقننه به منظور برقراری نظم و امنیت و رفاه و آسایش عمومی اعلام می‌شود، قانون محسوب و ضمانت اجرای آن نیز در قوانین مربوط (اعم از مدنی یا جزایی) تعیین شده است. برای مثال قانون اساسی در اصل بیست و دوم اشاره کرده است: «حیثیت جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است؛ مگر در مواردی که قانون تجویز کند» بر این اساس در ماده (۶۹۴) از قانون مجازات اسلامی، برای کسی که در منزل دیگری به عنف با تهدید وارد شود، مجازات حبس معین کرده است. (ماده ۶۹۴ قانون مجازات اسلامی: هر کس در منزل یا مسکن دیگری به عنف یا تهدید وارد شود به مجازات شش ماه تا سه سال حبس محکوم خواهد شد و در صورتی که مرتکبین دو نفر یا بیشتر بوده و لااقل یکی از آنها حامل سلاح باشد به حبس از یک تا شش سال محکوم می‌شوند).

حال سؤال این است که چرا ما نتوانسته‌ایم در مهار تعرض و نقض قانون توسط افراد جامعه چندان موفقیتی کسب نمائیم؟ چرا عده‌ای به تعهدات قراردادی و قانونی خود عمل نمی‌کنند؟ چرا عده‌ای دست به سرقت می‌زنند؟ چرا راننده‌ای از چراغ قرمز عبور می‌کند؟ چرا شوهری نفقه زن خودش را با داشتن استطاعت مالی نمی‌پردازد و ...؟ به طور کلی در کشور ما حاکمیت قانون از گذشته‌های دور تا کنون همواره با بحران روبه رو بوده و در دوره‌های مختلف دارای فراز و نشیب‌های متعددی بوده است. اگر با دیدی منطقی به گرفتاریهای عمده جامعه و مردم بنگریم ملاحظه خواهیم کرد که علت عمده آن اجرای نادرست یا عدم اجرای قانون است.

تاریخ زندگی اجتماعی بشر بیانگر این امر است که تنها در سایه حاکم شدن قانون است که بشر توانسته است در سیر ترقی، توسعه و پیشرفت گام بردارد. انسان برای اینکه زندگی‌اش بهبود پیدا کند باید به قانون عمل کند. یعنی برای خود آنها بهتر است که در چارچوب قانون قرار گیرند و بر آن عمل کنند. برای انسان و جامعه مفید و سودمند است که از قانون پیروی کند. به عبارت دیگر اگر می‌خواهد آرامش را در آغوش گیرد و از هرج و مرج فارغ شود باید به قانون روی آورده و از طرف دیگر کسانی را که به مقررات موجود که به نفع همه است، معترض می‌شوند مورد خطاب و مجازات قانونی قرار داده و آنان را تنبیه کند.

مبحث اول: حاکمیت قانون

فرض بر این است که قانون و مقررات بر اساس نیازمندیهای جامعه که متشکل از مجموعه‌ای از انسانهاست، تدوین می‌شود. به عبارت دیگر شرط رفع حوائج فردی و جمعی افراد جامعه، اجرای آن اصول و رعایت آن از طرف تمامی افراد تشکیل دهنده آن است، در این فرض ممکن است قاعده‌ای بر خلاف میل و خواست افراد قلیلی نیز بوده باشد. اما شرط است که همه از آن اطاعت کنند. منظور از حاکمیت قانون این است که اعمال و رفتار مردم در جامعه بر اساس معیارها و موازین خاصی باشد که مردم در یک نهاد منطقی و منظمی آن را تنظیم کرده‌اند و همه باید بر اساس آن و در چارچوب تعریف شده آن و نه بر مبنای خودخواهی و سلیق شخصی به اداره امور و کارهای خود بپردازند. یکی از خصوصیات اصلی و بدیهی قانون، عام‌الشمول بودن قواعد آن نسبت به همه افراد است. یعنی زمانی که در مجلس شورای اسلامی قانون وضع می‌شود، همه آحاد مردم از هر طبقه اجتماعی، از هر موقعیت اجتماعی با هر میزان سواد، زن و مرد، پیر و جوان، دارای تکلیف می‌شوند. (ماده ۵ قانون مدنی: کلیه سکنه ایران اعم از اتباع داخله و خارجه مطیع قوانین ایران خواهند بود، مگر در مواردی که قانون استثناء کرده باشد) و باید از مفاد آن بی‌قید و شرط اطاعت کنند. در این حال فرض وجود تفکر و فعلی برخلاف آن قانون که مورد قبول باشد به هیچ‌وجه امکان‌پذیر نیست. زیرا وضع قانون به دلیل عدم وجود حکم و تکلیفی از طرف قانونگذار در یک موضوع معین به منظور بر آوردن نیازمندی‌های اجتماعی مردم بوده است. چگونه ممکن است عده‌ای آن را قبول نداشته و یا با قید و شرط آن را اجرا کنند. در صورت وجود این فرضیه، نمی‌توان اعتقاد داشت که قانون حاکم بر روابط مردم با همدیگر یا با دولت

در آن موضوع معین باشد؛ زیرا عده‌ای خود را ملزم به تبعیت از قواعد آن نمی‌کنند. به نظر می‌رسد که قانون باید به تمام افراد و شئون مردم حاکم مطلق باشد و برای رسیدن به این هدف باید قوانین متناسب با روحیات، باورها، مقتضیات، عوامل تاریخی، جغرافیایی، دینی، ... هر ملتی و قومی تدوین شده باشد. یعنی مادامی که قانونی از نقطه نظر اجتماعی، متناسب، دارای مقبولیت و جامعیت نباشد، انتظار حاکمیت و حکمرانی آن به مردم و جامعه، انتظاری بس بیهوده خواهد بود.

مبحث دوم: قانون به منزله یک ارزش و هنجار اجتماعی

در مباحث قبلی اشاره شد که بشر برای بر طرف کردن نیازمندی های خود در بین هموعانش اقدام به وضع اصول و قواعدی می‌کند. برای مثال اگر قانونی برای مجازات سرقت مال دیگری مقرر می‌شود به منزله این است که جامعه به اعضای خود این حق را نمی‌دهد که بدون اجازه مالک مالی، آن را برداشته و تصاحب کنند. یعنی یکی از نیازمندیهای مردم این است که به حق مالکیت آنها احترام گذارده شده و کسی بدون مجوز قانونی متعرض آن نشود نتیجه اینکه عدم تعرض به مال دیگری به عنوان یک رفتار پسندیده و ارزش و برعکس آن، یک رفتار مذموم و غیرارزش محسوب خواهد شد.

قانون یکی از ستونهای اصلی فرهنگ عمومی و به تبع آن فرهنگ سیاسی مردم تلقی می‌شود. جوامع انسانی در چارچوب موازین و هنجارهای قانونی و اجتماعی فرصت رشد و تبلور پیدا می‌کنند. اساساً قانون یکی از ارکان اصلی حیات اجتماعی است و جامعه فاقد این عنصر اساسی، در واقع چیزی جز اجتماعات گرفتار در هرج و مرج نیست. میزان ارج نهادن به قانون به عنوان یک قاعده و هنجار تنظیم کننده رفتار اجتماعی، بازگوکننده سطح فرهنگ و رشد سیاسی، اجتماعی مردم یک جامعه است. قانون باید به یک ارزش در جامعه تبدیل شود و همه افراد جامعه قبول کنند و به خود بیاوراند که قانون چیز خوب و نیکی است. به عبارت دیگر سودمندی که از قانون و حاکمیت آن نشأت می‌گیرد چیز خوبی است و یک ارزش است. نتیجه اینکه اصول و قواعد و قوانین وضع شده در جامعه‌ای برگرفته از هنجار یا ناهنجار بودن افعالی است که آن قوانین اشاره به آن دارد. به عنوان مثال، دادن مخارج زندگی همسر توسط شوهر به عنوان یک هنجار و ارزش و ترک این وظیفه و عدم پرداخت این مخارج در جامعه ما به عنوان غیرارزش و رفتار ناهنجار تلقی می‌شود. البته در بحث مربوط به علل نقض قوانین بیشتر به این مبحث خواهیم پرداخت.

مبحث سوم: علل نقض قوانین (قانون گریزی)

پدیده قانون شکنی به سان سایر پدیده‌های علوم انسانی و اجتماعی علل و عوامل متعدد و متفاوتی دارد که هرکدام به نوبه خود و یا در کنار دیگر علت ها موجب بروز رفتار و گفتاری می‌شود که نتیجه آن نقض یکی از قوانین و مقررات جزایی، مدنی، اقتصادی و ... است. برای مثال اگر فردی از سردرد شدیدی اظهار ناراحتی می‌کند، ریشه و علت اصلی این سردرد ممکن است سرماخوردگی، سینوزیت، ناراحتی‌های چشمی، عفونتهای مغزی، ضربات مغزی، سگته مغزی و کم خونی باشد. همچنین در مواردی ممکن است جمع یک یا چند مورد از عوامل مذکور موجب سردرد شده باشد. بر این اساس اگر فردی مقررات راهنمایی و رانندگی را رعایت نکرده و برای مثال در هنگام شب از چراغ قرمز عبور کند، این تخلف و نقض مقررات ممکن است ناشی از یک حالت اورژانس باشد؛ مثلاً مریضی را می‌خواهد به بیمارستان برساند، یا عدم احساس ضرورت در توقف پشت چراغ قرمز، کمبود فرهنگ رانندگی، کمبود فرهنگ اجتماعی و ... باشد.

در این مبحث سعی کرده‌ایم پاره‌ای از علل عمده بی‌توجهی به قوانین را مورد بررسی قرار داده و در هر مورد به نظر می‌رسد تلاش در جهت رفع آن علت ها، پیشنهاد مطلوب نیز بوده باشد.

۱- عدم آگاهی مردم از قوانین:

از جمله عمده‌ترین دلایل رفتارهای مخالف قانون، عدم اطلاع و آگاهی مردم از مواد و مقررات قانونی است. به عبارت دیگر عده کثیری از مردم از قوانین جزایی اطلاعی نداشته و بر این اساس عملی را انجام می‌دهند که به تصور خود مجاز بوده‌اند، در حالی که بعداً متوجه می‌شوند قانون چنین اذنی به آنها نداده است. برای مثال فردی با این تصور که دستگاه‌های گیرنده ماهواره‌ای در غالب خانه‌ها وجود دارد و این کثرت نشان از اجازه قانونی است، اقدام به خرید و استفاده از این دستگاه می‌کند. یا راننده‌ای به لحاظ عدم اطلاع از مقررات راهنمایی و رانندگی در میدان شهری، ماشین خود را پارک کرده و به سرکار خود می‌رود. موقع مراجعت متوجه می‌شود که جریمه شده است و پس از توضیح مأمورین انتظامی آگاه می‌شود که نباید در میدان‌ها توقف کند. اگر امکان دسترسی و اطلاع از قواعد و مقررات برای همه به صورت مطلوبی وجود داشت، یعنی حکومت می‌توانست به شکل گسترده‌ای از طریق ابزارهایی که در اختیار دارد (از قبیل: رادیو، تلویزیون، روزنامه‌ها، مدارس، دانشگاه‌ها، مجامع عمده و...) مردم را از مقررات حاکم مطلع می‌کرد، یا سطح سواد مردم بالنسبه با اندازه‌ای بود که امکان آگاهی از مقررات را داشتند؛ به نظر می‌رسد که با کاهش چشمگیر رفتارهای ناقض قانون مواجه خواهیم شد. زیرا هیچ انسانی تمایل به مذمت شدن، تنبیه شدن، مجازات شدن، و محدود شدن حقوق قانونی و یا فطری خود را ندارد و نمی‌خواهد که حیثیت‌اش به راحتی مورد خدشه واقع شود. عدم آگاهی از بُعد دیگری هم قابل بحث است و آن جهل به میزان مجازات یا تنبیه مقرر برای رفتار خلاف قانون است. در این حالت فرد می‌داند رفتاری که می‌خواهد انجام دهد از طرف قانون به عنوان یک فعل مجرمانه و غیرقانونی تلقی می‌شود ولی از عاقبت و نتیجه آن آگاهی ندارد. در مصاحبه‌هایی که با مجرمین و یا متهمین می‌شود اغلب آنها اظهار می‌دارند که اگر از میزان مجازات عمل ارتكابی خود مطلع بودند، به هیچ وجه مرتکب آن نمی‌شدند. زیرا منافع حاصل از عمل مجرمانه در مقابل مجازاتی که در انتظار او است، تناسبی با یکدیگر ندارند. پس برای افزایش میزان آگاهی مردم از ضمانت اجرای قانونی، بایستی در جهت اطلاع رسانی به یکی از طرق مذکور در قبل، فعالیت و تلاش مداوم و مستمری انجام شود.

۲- متناسب نبودن قوانین با مقتضیات جامعه

در مبحث دوم در این خصوص مطالبی بیان شد. اگر ما قوانینی تصویب کنیم که افراد جامعه آن را قبول نداشته باشند به همان میزان امکان اجرای آن برای مجریان قانون، امری بس مشکل و در پاره‌ای موارد غیرممکن خواهد بود. اگر اهداف و فلسفه وضع قانونی برای مردم قابل درک و فهم و استنباط نباشد، به هیچ وجه خود را در قبال اجرا و اطاعت از آن قاعده مفید نخواهند دانست و مجریان قانون برای اعمال آن می‌بایستی از قوای قهریه و مجازات استفاده کنند. از نظر جرم‌شناسی این باور که ما برای پیشگیری از ارتکاب جرایم همیشه از حربه مجازات استفاده کنیم، رد شده و در عمل نیز اعمال این نظر نتیجه و بهره مطلوبی نداشته است. مادامی که غیرارزشی و غیراخلاقی بودن عملی آشکار نشده و مورد پذیرش مردم نباشد، در صورتی که منافع فردی ایجاب کند و ناظری هم وجود نداشته باشد، ممکن است با ارتکاب آن عمل غیرقانونی مواجه شویم. اجرای قانون بدون درونی شدن در تک تک افراد جامعه و احساس همدلی بین افراد یک اجتماع، مقدور نیست. اگر انسان‌ها به طریقی به خودآگاهی و فهم و درک درست از قانون و فلسفه آن رسیده باشند و بین خود و قانون حایل احساس نکنند، بهتر و بیشتر می‌توان به پیاده شدن قانون امیدوار بود. قانون ارزش است و ارزش قانون نیز در درک و آگاهی درست از آن، صورت مقبول به خود می‌گیرد. پس بازنگری در پاره‌ای از قوانین الزاماً ضروری است و توجه به خواست مردم به خصوص جوانان، مقتضیات زمان (چه در داخل کشور و چه خارج از آن)، فرهنگ، آداب و سنن و... در تصویب و وضع قواعد جدید اجتناب ناپذیر به نظر می‌رسد.

۳- فقر اقتصادی افراد جامعه

انسان برای برطرف نمودن نیازهای اولیه زندگی و تداوم حیات دنیوی خود، باید توانایی مالی تهیه اقلام حیاتی زندگی خود را داشته باشد. نبود امکانات مالی و یا کمبود آن، نه به عنوان یک علت عمده بلکه به عنوان عاملی قوی در نقض قوانین به خصوص از نظر کیفری به حساب می آید.

اکثر جرم شناسان اعتقاد دارند که بزهکاری جوانان به طور کلی در اثر شرایط نامتناسب محیط زندگی بروز می کند اگر این مسأله را به دقت بررسی کنیم، خواهیم دید که ابتدا شرایط نامناسب پدیدار می شوند. سپس بر اثر نقش های مختلف آنها، واکنش هایی به صورت بزهکاری و جنایت متظاهر می شود.^(۴) عدم تأمین نیازهای مادی زندگی، موجب ناامیدی از آینده و عدم امکان ایجاد شرایط مناسب برای زندگی شده و تعادل روانی انسان ها را به خصوص پدران خانواده و جوانان را مختل کرده و به نظر می رسد این نقطه، سرآغاز تمایل و کشش به سمت رفتارهای ناقض قانون می شود. تلاش برای رسیدن به یک زندگی متعارف حق طبیعی هر انسانی است و اگر در رسیدن به این هدف از طرق قانونی، موفقیتی کسب نکند، حامی و کمک کننده ای نیز برای او وجود نداشته باشد، در غالب موارد افراد سعی خواهند کرد از طرق غیرقانونی در جهت رفع نیازهای اولیه خود برآیند. این طرق غیر قانونی ممکن است به یکی از اشکال مختلف مانند ارتکاب انواع جرایم باشد یا عدم انجام تعهدات و یا سوءاستفاده ها و اختلاس ها و رشوه گیری ها که جرایم اخیر از ناحیه کارکنان دولت بیشتر مشاهده خواهد شد.

اگر به پرونده های شخصیتی و اجتماعی و وضعیت اقتصادی افراد مجرم توجه شود، بی هیچ تردیدی نامناسب بودن وضعیت اقتصادی در غالب آنها به وضوح قابل ملاحظه است. مشاهده درآمدهای چشمگیر عده ای محدود از افراد جامعه، وجود فاصله های طبقاتی، رشد علمی کسانی که توانایی مالی داشته اند، عدم اشتغال افراد تحصیل کرده جامعه که چندین سال از عمر و جوانی و نیروی ذهنی خود را صرف مطالعه و کسب علم کرده اند، احساس وجود امکانات جامعه در اختیار عده محدودی از افراد جامعه و . . . باعث ایجاد احساس تنفر نسبت به جامعه و به وجود آمدن انواع عقده های روانی برای گرفتن حق خود از جامعه شده و این امر در بین جوانان بیشتر از کودکان و یا بزرگسالان و با درصد بالایی قابل مشاهده خواهد بود.

معامله ای که به قصد فرار از دین انجام می شود، وجه چکی که در سررسید آن پرداخت نمی شود، ولگردی، کلاشی، گدایی، کلاهبرداری، خیانت در امانت، سرقت، قتل و جرایم دیگری که در غالب موارد علت اصلی ارتکاب آن عدم وجود وضع اقتصادی و مالی مناسب در افراد جامعه است. پس بایستی تلاش بی وقفه و بلکه شبانه روزی را انجام داد تا سرمنشأ آغاز بسیاری از تخلفات و جرایم و نقض قانون را در جامعه خشکاند.

- فقر بدترین نگهبان عفت است.

- فقر جنایت نیست بلکه چیزی است حتی بدتر از جنایت.

- فقر هر فضیلتی را از بین می برد.

- فقر و نداری علت العلل جرم و جنایت و گناه است.

۴- نقض قانون از طرف مأمورین دولت

مستخدمین دولت، از بالاترین مقام دولتی گرفته تا پایین ترین فرد آن از لحاظ سلسله مراتب همواره به عنوان نمود و نشانه نظام محسوب شده و رفتار و کردار و گفتار اینان برای مردم در بینش و تفکرشان نسبت به نظام، مقررات و اصول حاکمیت، مؤثر واقع شده و براین اساس اگر آنان را در گفتار و افعال خود صادق، مفید به قانون، عادل در اظهار نظر و قضاوت، منطقی در تصمیمات بیابند، مردم نیز چنین عمل کرده و در نهایت امید به اجرای مقررات رفته رفته در ذهن مردم بیشتر و بیشتر می شود. به لحاظ همین اهمیت است که شرایط ورود به دستگاه های دولتی و استخدام در یکی از

مشاغل دولتی معمولاً سخت و مشکل تر از دیگر نهادهای غیردولتی و مؤسسات خصوصی در نظر گرفته می‌شود. تا افرادی که به خدمت دولت (در قوای سه گانه و دیگر نهادهای وابسته به دولت) درمی آیند، الگوی مناسب و قابل قبول برای سایرین بوده باشند.

برای مثال اگر مأمور نیروی انتظامی، بدون مجوز قانونی و به جهت خصومت و مسائل شخصی و بدون اذن صاحب منزل، وارد خانه او شوند، یا کارشناس شهرداری که در حال ساخت منزل شخصی است یکی از تخلفات موضوع ماده (۱۰۰) شهرداری را انجام دهد، یا کسی که مقام قضایی دارد بدون دلیل و مدرک از دیگری شکایت کرده و یا افتراپی به او وارد کند، بیمارستان دولتی که در آن سقط جنین غیرقانونی انجام شود، کارمند اداره‌ای به لحاظ سوء استفاده از مقام و موقعیت خود، اموالی را که به او سپرده اند تصاحب کند و یا برای انجام کار خلاف قانون به نفع کسی، رشوه اخذ کند و . . . هر کدام به نوبه خود سبب خواهند شد مردم عادی راه را برای تخلفات احتمالی خود هموار دیده و اگر در شرایط و اوضاع و احوال مساعدی برای نقض قانون قرار گیرند بدون هیچ تردیدی برخلاف مقررات و قوانین عمل کنند. ادارات و ارگان های دولتی می‌بایستی اولاً نهایت سعی خود را در جذب نیروهای خود که برای اعمال حاکمیت و یا تصدی وظیفه عمومی، استخدام می‌شوند به عمل آورده و از افراد واجد صلاحیت بهترین افراد را از نظر تخصص و تعهد و پایبندی به قوانین و هنجارهای مورد قبول جامعه، انتخاب کنند و از طرف دیگر نظارت مستمر و مداوم خود را متوقف نکرده و همواره به عملکرد متولیان ارگان ها و سازمان های عمومی نظارت داشته و صرف تعهد قبلی، موجب غفلت از تخلفات و رفتارهای ناقض قانون آنان نباشد. به نظر نگارنده عمده تخلفات انجام شده توسط مستخدمین دولت در چند سال اخیر، از نبود و یا کمبود نظارت توسط دستگاه های ذی‌ربط نشأت می‌گیرد. اگر ما بتوانیم با متخلفین در سازمان های دولتی برخوردی قاطع، سریع و به‌دور از هرگونه جانبداری داشته باشیم، مردم به عدالت قضایی و اعتبار قوانین و نیز اقتدار قانون و مجریان آن اعتماد خواهند داشت. در غیر این صورت متأسفانه وضعیت موجود در دستگاه های دولتی را شاهد خواهیم بود، به حدی که مقامات مسؤول کشورمان از فساد حاکم بر تعدادی از دستگاه های دولتی به صراحت ابراز ناراحتی و نگرانی شدید می‌کنند. خوشبختانه در سال های اخیر روسای محترم قوای سه گانه اقدامات گسترده‌ای را در راستای کاهش تخلفات و فساد اداری انجام داده‌اند.

علی‌هذا اگر مجریان قوانین کشورمان خود عمداً مرتکب رفتارهای ناقض قانون نباشند، در اجرای سیاست های نظام موفق بوده و می‌توانند اعمال قانون کنند اما اگر مصداق رطب خورده‌ای باشند که می‌خواهند مانع رطب خوردن دیگری شوند، نتیجه‌ای که ناگفته آشکار و عیان است، قابل مشاهده خواهد بود.

۵- تأثیر کاهش باورهای دینی در نقض قوانین

واژه دین در فرهنگ لغات و نیز در کاربردهای قرآنی به معانی، حکم و قضا، رسم و عادت، قانون، جزا، شریعت، طاعت و بندگی، تسلیم و انقیاد، اسلام، توحید و خداپرستی آمده است. مرحوم علامه طباطبائی (ره) دین را چنین تعریف می‌کند: «دین روش ویژه‌ای در زندگی دنیوی است که سعادت و صلاح دنیوی انسان را هماهنگ و همراه با کمال اخروی و حیات حقیقی جاودانی او تأمین می‌کند».^(۵)

پس مقید شدن، اطاعت کردن و تسلیم شدن به پاره‌ای از اصول، عادات و قواعد که صلاح دنیا و آخرت شخص در آن نهفته است دینداری و عدم آن موجب ضلالت و گمراهی و ضایع شدن دنیا و آخرت انسان ها خواهد بود.

به جرأت می‌توان ادعا کرد که غالب اصول اخلاقی مورد قبول و جاری در جوامع بشری را ادیان الهی توسط پیامبران، برای انسان به ارمغان آورده‌اند. هر چند که نقش سایر مکاتب اجتماعی نیز در پرورش و گسترش این اصول غیرقابل انکار است ولی، پیامبران به جهت اتصال به ذات لایزال خداوندی بیشترین نقش و اثر را در این خصوص داشته‌اند.

باورهای دینی و مذهبی به عنوان حامی و پشتیبان انسان در زندگی دنیوی بوده و شدت و غلظت آن باعث رستگاری و قلت آن موجب خواری و ضلالت او خواهد بود. انسانی که دین و ایمان نداشته باشد معمولاً هیچ قدرتی را برای کنترل و تعدیل غرایز و امیال نفس خود مبدول نخواهد کرد. اگر انسان به غیر از این زندگی دنیوی کوتاه به زندگی ابدی باور نداشته باشد و به روز جزا و حساب یقین نکند، بدون هیچ ترس و واژه‌های در جهت برطرف کردن نیازهای مادی و روحی و غریزی خود برخواید آمد، هر چند بر خلاف اخلاق، قانون و عقل بوده باشد.

اگر آمار جرایم روز به روز افزایش می‌یابد، اگر دزدی، قتل، کلاهبرداری، صدور چک بلامحل، مزاحمت، ضرب و جرح، سقط جنین و خیلی از جرایم دیگر، در جامعه به کرات مشاهده می‌شود، به نظر نگارنده علت عمده‌اش ریشه در تقلیل و یا از بین رفتن باورهای اعتقادی و مذهبی در مرتکبین آن جرایم دارد. چگونه ممکن است فرد مسلمان به آخرت و روز جزا معتقد باشد و در عین حال به مال، ناموس، شرف، حیثیت دیگری تجاوز کند. چگونه ممکن است فردی به گناه کبیره بودن، غیبت، تهمت، دزدی، خیانت در امانت و دیگر رفتارهای غیر شرعی واقف بوده و در عین حال در مواقعی مرتکب آن اعمال بشود. البته این گفته به معنی نفی سایر علل موثر در یک رفتار خلاف شرع و قانون نیست. اما بایستی گفت که باورهای اعتقادی و مذهبی عامل بسیار مهمی در پیشگیری از انجام رفتارهای خلاف قانون محسوب می‌شود. پس باید چاره‌ای اندیشید و علاج درد موجود را یافت و شروع به درمان آن کرد. زیرا که رفته رفته آثار شوم این نقیصه شدیدتر و خشن‌تر شده و بیشتر در جامعه احساس خواهد شد.

امام صادق (ع) فرموده اند: «هرکس دوست دارد قبولی یا رد نمازش را بداند، ببیند نمازش او را از فحشا و منکر باز داشته است یا نه. به اندازه‌ای که نماز، انسان را از منکرات باز می‌دارد، به همان اندازه قبول می‌شود». در خاتمه قبل از پرداختن به نتیجه بحث، به عناوین سایر علل دیگر که موجب نقض قوانین می‌شوند فهرست‌وار اشاره می‌شود:

- ۱_ نقض قوانین در پاره‌ای از موارد از طرف مردم نوعی زرنگی محسوب می‌شود.
- ۲_ عدم آگاهی از نتایج خوب اجرای قانون.
- ۳_ عدم احساس نیاز به قانون (مانند عدم استفاده از کمربند ایمنی موقع رانندگی).
- ۴_ از هم پاشیدگی خانواده که اثر آن بیشتر در مورد فرزندان قابل ملاحظه است.
- ۵_ تأثیر محل سکونت و همسالان در نقض قوانین.
- ۶_ عدم مراقبت والدین از فرزندان.
- ۷_ عدم وجود ضمانت اجرایی مناسب و کافی برای نقض قوانین.
- ۸_ زیاد بودن تعداد قوانین جزایی که به نوبه خود باعث می‌شود ارزش قانون رفته رفته در ذهن مردم از بین برود و در نتیجه منجر به نقض قانون می‌شود.
- ۹_ عدم اقتدار پلیس در برخورد با ناقضان قانون.

نتیجه:

ریشه قانون‌گریزی مردم را ضعف فرهنگی و ناآگاهی مردم از فلسفه وضع قانون، باید دانست. اگر مسؤولین کشور در جهت فرهنگ سازی جامعه برنامه ریزی و حرکت کنند و فواید قانون‌پذیری را برای مردم تشریح کرده و اقشار مختلف جامعه را از حقوق و تکالیف خویش آگاه سازند و در این راستا ابزارهای گوناگون از قبیل مطبوعات، صدا و سیما و رسانه‌های جمعی را به کار گیرند، قطعاً نقش مهمی در بالا بردن فرهنگ حقوقی و قانون‌پذیری مردم خواهند داشت. به لحاظ اینکه مسؤولین مملکتی برای مردم جامعه، به عنوان الگوهای رفتاری محسوب می‌شوند، بی تردید رعایت و پذیرش قانون از سوی آنها بر میزان قانون‌پذیری سایر افراد جامعه، تأثیر مثبت خواهد گذاشت.

در جامعه پذیرش قانون باید مذهب مختار باشد؛ نه قانون گریز. اگر در جامعه‌ای نقض قانون رایج باشد مجازات به عنوان قصاص رخ می‌نماید. هر کس زمینه را برای قانون شکنی فراهم ببیند بی‌درنگ اقدام می‌کند. اما اگر قانون پذیری به عنوان اصل قرار گیرد، کسی که قانون شکنی می‌کند مطمئناً انسان عادی و معمولی نبوده و از بیماری بزرگی رنج می‌برد. زیرا انسان خود آگاه قانون شکن نیست. در این جاست که مجازات، معالجه است. اگر قوانین در درون تک تک افراد جامعه نهادینه شود، مفاهیم دیگر جهت ترغیب انسان به اعمال قانونی خودبه خود در راستای آن قرار می‌گیرد. در این شرایط کسی به قانون پناه نمی‌برد بلکه قانون را در درون دل و جان و قلب خود جای می‌دهد. جامعه سعادت‌مند جامعه‌ای است که قانون به انسان‌ها پناهنده شود، نه انسان‌ها به قانون. و لازمه این امر این است که در یک چنین جامعه‌ای شخصیت، منش، اعتبار و کرامت انسانی پاس داشته شود.

به امید روزی که شاهد جامعه‌ای سعادت‌مند، قانون مدار، و مردمی قانون پذیر باشیم. ان شاء الله
پی‌نوشت‌ها:

- ۱_ جعفری لنگرودی، دکتر محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، ص ۵۱۷، چاپ ششم، انتشارات گنج دانش.
- ۲_ ماده (۱) - مصوبات مجلس شورای اسلامی به رئیس جمهور ابلاغ و رئیس جمهور باید ظرف پنج روز آن را امضا و به دولت ابلاغ کرده و دولت مؤظف است ظرف مدت ۷۲ ساعت آن را منتشر کند.
- ماده (۲) - قوانین ۱۵ روز پس از انتشار در سراسر کشور لازم‌الاجرا است مگر آنکه در خود قانون ترتیب خاصی برای موقع اجرا مقرر شده باشد.
- ۳_ ماده (۲) قانون مجازات اسلامی: «هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازات تعیین شده باشد، جرم محسوب می‌شود».
- ۴_ مساواتی آذر، دکتر مجید، جرم شناسی، جلد اول: ص ۲۱۶.
- ۵_ المیزان، ج ۲، ص ۱۳۰.